

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه بحث گذشته

در دنباله بحث ارتداد به بررسی این مطلب که قبلاً نیز مطرح شد می‌پردازیم که صاحب جواهر به تبع کاشف اللثام گفته‌اند ارتداد در جایی است که این مولودی که «ولد علی الاسلام» بعد از بلوغ هم اظهار اسلام کند، «اظهر الاسلام» یا در بعضی از عبارات داد «وصف للاسلام» یا «یصفه الاسلام». گفتیم صاحب جواهر به استناد چند روایت، می‌خواهد این مطلب را ذکر کند همه روایاتش را بحث کردیم و آخر الامر به این نتیجه رسیدیم که نمی‌توانیم این قید را از این روایات استفاده کنیم.

بررسی آیه 74 سوره توبه

اما این آیه‌ای که دیروز خواندیم برای همین قتل مرتد، آیه 74 سوره توبه «يُحْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ» که در پایان آمده: «و ان يتولوا يعذبهم الله عذاباً أليماً في الدنيا والآخرة» که مراد از عذاب الیم در دنیا همان قتل است. گفتیم فوق عذاب الیم عذابی نیست، «الیم» یعنی بیشتر از او نمی‌شود، جانش را بگیرند، مالش را بگیرند، زنش را بگیرند، همه هستی‌اش از او گرفته شود. لذا عرض کردم آنچه در روایات آمده می‌شود گفت ائمه (علیهم‌السلام) از همین فهمیدند.

لذا این آیه مصادیق را معین نکرده است، بلکه در روایات آمده مرتد فطری «يُحْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ» که در این آیه است. گاهی ممکن است یک منافقی مرتد شده، ولی قید دارد «و كفروا بعد اسلامهم»، این «اسلامهم» را حمل بر اسلام حکمیه نمی‌شود کرد که قبلاً همین را قائل شدیم، قبلاً گفتیم این اسلام حکمی دارد، اگر بعد بلوغ ولو اظهار اسلام نکرد اما «انکر الاسلام» این می‌شود مرتد، اما در این آیه دارد «كفروا بعد اسلامهم»؛ یعنی اسلام باید اسناد به خودشان داشته باشد.

البته اینها مرتد ملی هم باید باشند، اینها قبلاً همه مشرک بودند و بعد مسلمان شدند، منافقانه مسلمان شدند و دو مرتبه «اظهروا الکفر» بعد اسلام ظاهری‌شان، درست است این «بعد اسلامهم» اسلام واقعی که نیاوردند، منافقین هیچ وقت اسلام واقعی نیاوردند بلکه اسلام ظاهری داشتند و همین اسلام ظاهری موجب حفظ دماء اینها، احترام اموالشان بود، ولی بالآخره ظاهرش این است که یک اسلام ظاهری اسلامی که به خودشان اسناد داده شود، این آیه دلالت دارد.

به بیان دیگر، درست است در این آیه دارد: «و همّوا بما لم ينالوا و ما تقموا إلا ان اغناهم الله و رسوله من فضله»، اما بعد به نحو کلی است، این «و ان يتولوا» یعنی «يتولوا عن التوبة»، نه اینکه «و ان يتولوا» از آنچه قصد سوء نسبت به پیامبر داشتند، «فان يتوبوا یک خيراً لکم و ان يتولوا من التوبة»، خصوصیت «همّوا بما لم ينالوا» معلوم نیست که بتوانیم به عنوان قید احترازی بگیریم بلکه برای خود کافر است و شاهدش این است که چون آیات دیگری که راجع به ارتداد است «همّوا بما لم

ینالوا» نداریم، بلکه «حبطت اعمالهم فی الدنيا و الآخرة»، و «اعمالهم فی الدنيا» تمام امورشان را شامل می‌شود، تمام معاملات، تمام نکاح‌شان، یعنی چیزی را اینها مالک نیستند، هم اعمال عبادی و هم غیرعبادی را شامل می‌شود.

روایت

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ جَمِيعاً عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (ع) عَنِ الْمُرْتَدِّ فَقَالَ مَنْ رَغِبَ عَنِ الْإِسْلَامِ وَ كَفَرَ بِمَا أُنْزِلَ عَلَى مُحَمَّدٍ (ص) بَعْدَ إِسْلَامِهِ فَلَا تَوْبَةَ لَهُ وَ قَدْ وَجِبَ قَتْلُهُ وَ بَانَ مِنْهُ امْرَأَتُهُ وَ يُفْسِمُ مَا تَرَكَ عَلَى وَلَدِهِ.^[1]

عبارت «کفر بعد اسلام» به نظر من متخذ از همین آیه 74 سوره توبه است «و کفروا بعد اسلامهم»، ملاک این است. لذا نتیجه این می‌شود که در گذشته که گفتیم اظهار لازم نیست، صاحب جواهر نه بحث آیات را مطرح کرده بود و نه حتی این روایت را، بلکه روایات دیگری را مطرح کرد، آن روایات دلالت بر مدعای صاحب جواهر نداشت، اما این آیه 74 سوره توبه و این روایت دوم باب اول ابواب حد مرتد دلالت دارد. اینها همه‌شان «ولد علی الشکر» (پدر و مادرشان مشرک بودند) بعد آمدند منافقانه مسلمان شدند و یک اسلام ظاهری آوردند، بعد دو مرتبه «کفروا بعد اسلامهم» که می‌شود مرتد ملی.

هم در ملی و هم در فطری این بحث هست منتهی در فطری می‌گویند «اظهر الکفر»، ما در هر دوی این بحث را کردیم. در مرتد ملی نزاع می‌آید روی این که آیا اول باید کفر را اختیار کند بعد مسلمان شود یا اینکه اختیار الکفر لازم نیست؟ اما در مرتد فطری یعنی «اظهر الاسلام»، باید اول اظهار اسلام کند و بعد بیاید مسئله کفر را مطرح کند. این «کفروا بعد اسلام» را بگوئیم این عنوان مطلق را دارد؛ یعنی برای مرتدی که عذاب الیم است «کفروا بعد الاسلام»، کفر بعد الاسلام است، منتهی در مرتد فطری این است که اول اظهار اسلام می‌کند بعد کافر می‌شود، این مرتد فطری است. در مرتد ملی اول اظهار کفر می‌کند و بعد اظهار اسلام می‌کند و مرتبه سوم اظهار اسلام می‌کند، ولی قدر جامع مرتد فطری و ملی اظهار الکفر بعد اظهار الاسلام است؛ یعنی از این آیه ما این ضابطه را هم برای فطری و هم برای ملی می‌توانیم استفاده کنیم.

بنابراین مورد آیه مرتد ملی است، ولی این ضابطه که آن ارتدادی موجب عذاب الیم است که بعد اظهار الاسلام است، اظهار الاسلام که قبلاً مورد بحث بود؛ یعنی اسلام حکمی به درد نمی‌خورد، مسلمان هم گفتیم اطلاق دارد؛ یعنی اسلام حکمی را هم می‌گیرد اما اسلامه یا اسلامهم یعنی اسلام به خود اینها اسناد داده باشد. ممکن است در مسئله توبه فرق باشد بین ملی و فطری که آقایان هم فرق گذاشتند.

آیه 279 سوره بقره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ * فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ إِنْ تَبُتُمْ فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَ لَا تُظْلَمُونَ

این آیه شریفه که درباره ربا وجود دارد که خدا می‌فرماید: ربا حرام است و ربا نخورید، بعد می‌فرماید «و إِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ»؛ اگر بعد از اینکه حرمت ربا به گوش شما رسید، باز دو مرتبه گوش نکردید و ربا خوردید، شما بدانید که «حَرْبٍ مِنَ اللَّهِ»، اولاً مترجمین غالباً «فأذنوا» را به معنای اعلام بیان می‌کنند، آن «فأذنوا» است نه «فأذنوا»، «فأذنوا» یعنی «فاعلموا»، اصلاً کلمه اعلام وجود ندارد، «فأذنوا» یعنی بدانید. کلمه حرب در اینجا به معنای قتل است، «سَمَى الحرب حرباً لأن فيه القتل»؛ به جنگ می‌گویند جنگ چون در آن قتل وجود دارد، حرب به معنای قتل است. معنایش این است که شما بار دوم بعد از اینکه ما گفتیم ربا نخورید و ربا خوردید حکم‌تان از ناحیه خدا قتل است، تمام.

ایذان به معنای اعلام است، اذان به معنای اعلام است ولی اذن به معنای اعلام نیست، اینجا هم مشهور «قَرُّوا فَأَذْنُوا» خواندند یعنی «فاعلموا». در روایات ما وجود دارد که در باب کبائر اگر کسی کبیره را برای بار سوم یا بار چهارم انجام داد حدّش قتل است. من به این نتیجه رسیدم که این مطلب از خود همین آیه به دست می‌آید، منتهی اینجا در آیه دو مرتبه است و روایات چون مقام تشریع را ائمه (علیهم‌السلام) دارند مرحله سوم یا چهارم کرده‌اند، مشهور می‌گویند «یقتل فی الرابعه»، ولی مقصودم این است که در این آیه بحث اعلام جنگ با خدا یعنی چه؟ اولاً هر گناهی اعلام جنگ با خداست، زنا، دروغ، غیبت، ربا اعلام جنگ با خداست، ما فقط بگوئیم ربا؟ نه، همه اینها جنگ است، خدا فرموده حرام است نکن و این می‌گوید انجام می‌دهم.

البته مراتب گناه هم مختلف است، آیا کسی که «من قتل نفساً بغير حقّ أو فسادٍ فی الأرض فکأنما قتل الناس جميعاً»، آیا این از ربا بدتر است یا نه؟ مسلم قتل نفس بدتر است، هیچ چیز به قتل نفس نمی‌رسد، خون در اسلام خیلی مسئله مهمی است. حال ما بگوئیم اگر کسی مسلمانی را کشت این جنگ با خدا نیست! اما اگر ربا داد یا گرفت جنگ با خداست؟ نمی‌شود ملتزم به این شد.

بنابراین حرب در این آیه به معنای جنگ نیست بلکه به معنای قتل است. در اقوام گذشته عذاب الیم الهی مستند به خدا مستقیماً بوده، فرض کنید مشکلات سماوی، ارضی، به وجود می‌آمد و همه هلاک می‌شدند، ولی اینجا در اسلام است و در اسلام هم خدا وعده کرده که مردم را از آن نوع عذاب‌ها نمی‌کند. اگر فی الدنيا هم باشد می‌شود گفت برای مراتب دوم و سومش استحقاق قتل دارد، چه بسا در مرتبه اولش هم داشته باشد و ائمه (علیهم‌السلام) اجازه داده باشند.

بررسی مقام تشریع برای ائمه (علیهم‌السلام)

من مکرر در بحث‌های فقهی و اصولی این را گفته‌ام و مخالفین زیادی هم این مطلب دارد که ما معتقدیم ائمه (علیهم‌السلام) مثل پیامبر اکرم (ص) منصب تشریع داشته‌اند و خداوند به ایشان منصب تشریع داده است. درباره رسول خدا (ص) ما موارد زیادی داریم، آیه جهاد ابتدایی نازل شده «و قاتلوهم حتی لا تكون فتنة و يكون الدين لله»^[2] تا آخر آیه، بعد به امام باقر (ع) کسی عرض می‌کند که شما هم مکلف به این آیه هستید یا نه؟ حضرت فرمود بله، پرسید چرا شما جهاد ابتدایی نمی‌کنید؟ فرمود «رخص رسول الله (ص) لهم لحاجته و حاجة اصحابه»^[3]؛ یعنی حتی ظهور آیه در وجوب را پیامبر می‌توانست حمل بر استحباب کند و ترخیص کند، رسول خدا این حق را داشته و خدا به او داده، نه اینکه در مقابل خدا باشد، این قوه را خدا به او داده است.

این همه احکامی که ائمه (علیهم‌السلام) فرمودند یک‌جا پیدا نکردم که سؤالی را از امام (ع) بکنند امام بفرماید صبر کنید که لیل جمععه برسد که ملائکه‌ای که علم من را زیاد می‌کنند بیایند تا جواب بدهند! بلکه همان لحظه جواب می‌دادند و گاهی هم مصحف امیرالمؤمنین (ع) را به عنوان مؤید می‌آوردند، ولی خودشان بلا فاصله تشریع را انجام می‌دادند. لذا این منصب تشریع برای ائمه بوده و بحث مهمی است؛ یعنی عظمت مهم امامت در این نیست که ما برای امام (ع) فقط مقام عصمت را درست کنیم یا حتی حکومت را، که حکومت هم خیلی خیلی مهم است ولی به نظر من این مقام تشریع از جهاتی از همه این مقامات ائمه بالاتر است که اینها مقام تشریع داشتند و خدا این مقام تشریع را به اینها عنایت کرده است.

موارد زیادی داریم که پیامبر پرسیدند در باب روز عید قربان اول این کار را کردند و بعد این کار را کردند، پیامبر فرمود لا حرج، مانعی ندارد، همه را خودشان تشریع کردند. این مقوم خاتمیت است؛ یعنی خدای تبارک و تعالی برای پیامبر ما جانشینانی به نام امام قرار داد که قوه تشریع هم دارد. اینکه ما بگوئیم ائمه ما فقط مبین بودند این حرف غلطی است، البته به نظر ما غلط است. این که عرض می‌کنم محصول 20 سال فکر در همین موضوع است، آیات و روایاتی آوردیم.

به نظر ما فقیه حق تشریع ندارد، ولی امام معصوم(ع) می‌تواند تشریع کند؛ یعنی اگر آیه شریفه می‌گوید در مرتبه دوم کشته شود امام معصوم(ع) این حق را دارد که این را مرتبه چهارم بکشد، همان طور که پیامبر این حق را دارد که «قاتلوهم حتی لا تكون فتنة» را بگوید برای شما ترخیص داده می‌شود. من معتقدم واقعاً اگر کسی این منصب را برای امام(ع) قائل نباشد حقیقت امامت در او خیلی کامل نیست.

آیات زیادی در خود قرآن داریم، از خود امیرالمؤمنین(ع) هست که اگر از شما یک مطلبی را پرسیدند که در قرآن و سنت پیامبر نبود از چه طریقی می‌گویید؟ «بقوة قدسية الهية» که خدا در ما قرار داده، و مسلم پیامبر تشریع داشته این رکعت سوم و چهارم در نمازهای چهار رکعتی که اظهر من الشمس است و آنجا می‌گویند رکعت اول و دوم فرض الله، اما رکعت سوم و چهارم فرض النبی(ص) است. لذا می‌گویند در سفر آنچه کم می‌شود همین فرض النبی است. لذا در فرض الله اگر در نمازهای دو رکعتی شک کردید موجب بطلان می‌شود و باید دو مرتبه اعاده کنید! از سوی دیگر مسلم کبرای کلی داریم «ما فوض إلى النبی فهو مفوض إلینا» که یکی از آنها مسئله تشریع است، اگر شما تشریع در پیامبر را بپذیرید که باید پذیرفت، پس این منصب را باید برای ائمه(علیهم‌السلام) نیز پذیرفت.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1] . الكافي 7- 256- 1؛ (2) - التهذيب 10- 136- 540، و الاستبصار 4- 252- 956؛ وسائل الشيعة؛ ج28، ص: 323، ح 34864-2.

[2] . سورة بقره، آیه 193.

[3] . «وَعَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ(ع) قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ قَاتِلُوهُمْ - حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَقَالَ لَمْ يَجِئْ تَأْوِيلُ هَذِهِ الْآيَةِ بَعْدُ - إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ(ص) رَخَّصَ لَهُمْ لِحَاجَتِهِ وَ حَاجَةَ أَصْحَابِهِ - فَلَوْ قَدْ جَاءَ تَأْوِيلُهَا لَمْ يُقْبَلْ مِنْهُمْ - وَ لَكِنْ يُقْتَلُونَ حَتَّى يُوحَّدَ اللَّهُ - وَ حَتَّى لَا يَكُونَ شِرْكٌ.» الكافي 8- 201- 243؛ وسائل الشيعة؛ ج15، ص: 127، ح 20132-2.